فصل‌نامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامهٔ تاریخ اسلام
سال هفتم، شماره بیست و هشتم، زمستان ۱۳۹۶
صفحات ۵ – ۲۶

چگونگی مواجهه متوکل عباسی با نحله‌های کلامی (بررسی موردی معتزله و اهل حدیث)

سجاد جمشیدیان[۱]
حسین مفتخری[۲]

چکیده

با روی کار آمدن عباسیان و آغاز نهضت علمی، فرقه های کلامی بسیاری در جهان اسلام به وجود آمدند. مهمترین این فرقه در دوره اول عباسی معتزله بود که خلافت عباسی به کمک آنها و با اتکاء به آرا و استدلالات عقلی آنها به مقابله با شبهات و تشکیکات وارده بر دین برآمدند. در این مقاله با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی بر پایه منابع کتابخانه‌ای به تبیین زمینه‌های قدرت‌یابی و افول این نحله فکری و همچنین مناسبات میان معتزلیان و اهل حدیث پرداخته شده‌است. سوال اصلی پژوهش این است که با توجه به خدمات معتزله در تبیین فکری جامعه اسلامی چه عواملی موجب شد تا متوکل عباسی معتزلیان را سرکوب کند و بار دیگر به اهل حدیث روی آورد؟ دستاورد تحقیق بر این نکته استوار است که مأمون پس از غلبه بر امین برای مقابله با جناح پر قدرت قشری اعراب با تمایلات فکری حشویه، که مامون را نماینده واقعی اعراب اهل سنت نمی‌دانستند سبب نزدیکی خلیفه به معتزله شد. در حالی‌که متوکل به سبب علایق عرب‌گرایانه و تمایل به بازگرداندن خلافت عباسی به روزگار پیش از مأمون، تلاش کرد تا با سرکوب معتزلیان بار دیگر به اهل حدیث نزدیک شود.

کلیدواژه‌ها: اهل حدیث، عصر اول عباسی، فرقه‌های کلامی، مامون، معتزله، متوکل.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران پس از اسلام دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول). jamshidiyan.sajjad@gmail.com
۲. استاد گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی. moftakhari@khu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۹/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۲/۱۹

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.28.1.7]

مقدمه

مناسبات میان فرقه‌های اسلامی در قرون نخستین، اگرچه به‌صورت توصیفی در کتب فرق و ملل و نحل اسلامی بررسی شده‌است، کلی‌گویی‌ها و اخبار بعضاً متناقض و مغرضانهٔ این منابع، داوری دقیق و صحت بسیاری از روایاتشان را دشوار می‌کند. در تحقیقات جدیدی که در چند سال اخیر در مورد معتزله صورت گرفته، بیشتر به مناسبات این نحله با شیعیان و پس از آن، با اشاعره، به‌عنوان فرقهٔ جایگزین معتزله، پرداخته شده‌است. از جملهٔ این تحقیقات می‌توان به کتاب *شیعه در برابر معتزله و اشاعره*، تألیف هاشم معروف الحسنی، *مناسبات فرهنگی معتزله و شیعه تا آغاز دورة انحلال معتزله*، نوشتهٔ رسول جعفریان، *کلام شیعه*، *کلام معتزله*، اثر مریم کیانی فرید، *تحقیق در مسائل کلامی از نظر متکلمان اشعری و معتزلی*، تألیف اسعد شیخ‌الاسلامی و ده‌ها مقالهٔ تألیفی اشاره کرد که در آنها بیشتر به رابطه و مناسبات معتزله و شیعیان و اشعریان پرداخته‌اند. ازسوی دیگر، در این کتاب‌ها و مقالات، جنبهٔ کلامی بر جنبهٔ تاریخی غلبه داشته و سعی شده که بیشتر به مناسبات کلامی فرقه‌ها پرداخته شود.

در این نوشته، سعی بر آن است که به علل و عوامل و زمینه‌های قدرتگیری و افول معتزله، به‌عنوان فرقهٔ کلامی پیشرو در زمان خلافت عباسی، از زمان مأمون تا متوکل، پرداخته شود. فرضیهٔ تحقیق این است که موفقیت‌های معتزله متأثر از مواجهه با آرای محققان سایر ادیان و تشکیکاتشان راجع به اسلام و نیز مواجههٔ مأمون با جناح پرقدرت قشری اعراب، پس از غلبه بر امین، و همچنین با تمایلات فکری حشویه، که او را نمایندهٔ واقعی اعراب اهل سنت نمی‌دانستند، بود و نیز تحت‌تأثیر سیاست استقرار مذهبی واحد قرار داشت که از سوی عباسیان حمایت شود و متقابلاً آنان را حمایت کند. به قدرت رسیدن متوکل و بروز علایق عربگرای وی و تمایل به بازگرداندن خلافت به وضع روزگار پیش از مأمون، باعث نزدیکی به اهل حدیث و قدرتگیری جریان قشری عربگرای اهل سنت با تمایلات اهل حدیث و کنار رفتن معتزله از اریکهٔ قدرت و جایگزینی جماعت اهل سنت حامی خلافت شد.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.28.1.7]

معتزله، از شکل‌گیری تا خلافت متوکل

با ادامهٔ فتوحات در دورهٔ امویان و عباسیان و همجواری حکومت اسلامی با حکومت‌های حامی سایر ادیان و اصطکاک آرای آنان با مسلمانان، اهل اسلام به جستجوی وجوه مشترک آیین خود و سایر ادیان پرداختند و ناگزیر با اصحاب سایر افکار و مذاهب ارتباط برقرار کردند. این تصادمات پیدایش جریان‌های فکری را در نیمهٔ دوم قرن اول هجری به دنبال داشت و درنهایت، بر شکلگیری مذاهب کلامی مستقل نیز تأثیر گذاشت (نجفیان رضوی، ۹۸). در این زمان، تفکر اسلامی تحت‌تأثیر فلسفه‌های بیگانه و کتاب‌هایی قرار گرفت که به‌طور انبوه به سرزمین‌های اسلامی سرازیر می‌شد و مشتمل بر اندیشه‌ها و آرایی متباین با معتقدات مسلمانان بود. محققان مسلمان در مواجهه با و از خلال آثار و افکار ملل دیگر، به *قرآن* و معتقدات خود نگریستند و آن آرا و اندیشه‌ها را در فهم مسائل دین و توضیح مشکلات آن به کار گرفتند. درنتیجه، نظریات آنان نسبت به اندیشه‌های اسلامی پیشین پیچیدگی یافت و همین باعث بروز اختلاف میان محققان و فرقه‌هایی شد که مبانی و شیوه‌های متفاوت یکدیگر داشتند (معروف الحسنی، ۱٤۱-۱٤۲).

مهم‌ترین مسئلهٔ اختلافی میان مسلمانان، جبر و اختیار بود که پیش‌ترها نزد مسیحیان مشرق مطرح شده بود و در دوران فتوحات اسلامی، مورد بحث ایشان بود و عناصر فلسفی خالصی از مذاهب گنوستیکی و فلسفهٔ یونانی هم به آن آمیخته بود (کربن، ٦۸). رواج تفکر فلسفی برای اثبات عقاید دینی، دانشمندان اسلامی را وادار کرد به مسائلی بپردازند که عقل انسانی درک صحیحی از آنها نداشت و اساساً نمی‌توانست به نتایج روشنی دربارهٔ آنها برسد (ابوزهره، ۱۳). اختلافات داخلی میان خود مسلمانان بر سر مباحثی چون مبدأ، معاد، گناه کبیره، امامت، یا مهدویت مباحث مهمی بودند که پیش از آشنایی ایشان با پیروان سایر ادیان در میان آنها مطرح شد (ولوی، ۷/۱). در زمان پیامبر، به‌علت جهل نسبی جامعه و نیز به‌دلیل حضور مستقیم پیامبر در صحنهٔ جامعه و پاسخگویی ایشان، بسیاری از مسائلی که بعدها برای مسلمانان مسئله شد، مطرح نبود یا به‌شکلی ساده مطرح شد (همان، ٤/۱-۵). در دورهٔ کوتاه خلفای راشدین نیز، به‌دلیل فتوحات و گسترش مرزهای سرزمین اسلامی و نیز منازعات داخلی، فرصتی برای طرح

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.28.1.7]

این بحث‌ها به وجود نیامد. با تشکیل دولت اموی و گسترش بیشتر مرزهای مسلمانان و ارتباطات بیشتر مسلمانان با پیروان سایر ادیان و تکمیل تقریبی فتوحات، امکان ارتباط و تبادل آرا و مجادلات مذهبی و کلامی با سایر ادیان و مذاهب الهی به وجود آمد و کم‌کم جوانه‌های مباحث کلامی بروز یافت.

در همین دوره، معتزله، به‌عنوان فرقه‌ای کلامی و نهضتی سیاسی، در اواخر قرن اول هجری و اوایل سدهٔ دوم پا به عرصهٔ حیات نهاد. اعتزال، که شامل مکاتب مختلف و تمایلات گوناگونی بود، در قرن اول هجرت بیشتر تمایلاتی سیاسی را شامل می‌شد که تمرکزشان بر مسئلهٔ خلافت و روشی بود که می‌بایست در برابر خلفایی که زمام امور دینی را در دست داشتند، اتخاذ می‌شد. ولی رفته‌رفته مباحث نظری دینی در آرای معتزله غلبه یافت و مکتب اعتزال منحصراً به‌عنوان دستگاه فکری دینی شناخته شد (گارده، ۲۱۰). از نخستین مسائل مطرح در مکتب کلامی معتزله و از انگیزه‌های شکلگیری این مکتب، منازعات فرق اسلامی دربارهٔ مرتکبان گناه کبیره بود (بغدادی، ۲۱۱)؛ درحقیقت، جنبش معتزله در پایان قرن اول، ازیک سو، به‌عنوان واکنشی اخلاقی به زیاده‌روی‌های اعتقادی و عملی خوارج، و ازسوی‌دیگر، به‌عنوان عکس‌العملی در برابر ضعف و سستی اخلاقی و سیاسی مُرجئه در جامعهٔ اسلامی شکل گرفت. از آنجا که روش فقیهان و محدثان در طرد و رد مخالفان تنها بر استناد به نصوص دینی مبتنی و اغلب ناکارآمد بود، معتزله برای مقابله با شبهات مخالفان و دفاع از عقاید اسلامی از استدلال کلامی و عقلی بهره جستند. آنها با فراهم کردن فرصت طرح عقلی مباحث دینی و زمینهٔ نشر عقاید و ارتباط سازندهٔ هرچه‌بیشتر مسلمانان با یهود، نصارا، و ایرانیان، خدمات شایان توجهی به فرهنگ اسلامی کردند (گلپایگانی، ٦٧). آنان در تمام مباحث خود، اعم از شرعی و غیرشرعی، بر عقل تکیه کردند و کوشیدند به معضلات فکری و عقیدتی زمانشان به‌گونه‌ای منطقی و قانع‌کننده پاسخ دهند. اعتزالیون به عقل سلطه‌ای مطلقه می‌بخشیدند و شرع را متمم و مکمل عقل می‌شمردند و هرگاه میان وحی و عقل تناقضی می‌دیدند، به‌گونه‌ای با تأویل و تفسیر عقلی وحی سعی در توافق میان این دو می‌کردند. از این دو، از دیدگاه معتزله، عقل بود که اصالت و قداست داشت که در هیچ حال، ممکن نبود با آن مخالفت و برخورد شود

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.28.1.7]

و تنها اصولی قابلیت قبول و مرجعیت داشت که با معیار عقل سنجیده و پذیرش شود (معروف الحسنی، ۱۷۷).

جرقهٔ شکل‌گیری معتزله در بصرهٔ نیمهٔ دوم خلافت امویان و در حلقهٔ درس حسن بصری، با خروج و کناره‌گیری واصل بن عطا از حلقه بر سر مسئلهٔ گناهان کبیره و تکلیف مسلمانان، بروز کرد. پس از واصل بن عطا، عمر بن عبید، که شاگرد و داماد او بود، این خط فکری را ادامه داد. مکتب کلامی معتزله در قرن دوم چارچوب مشخص و تشکیلات گسترده‌تری یافت. بِشر بن معتمر در بغداد دیدگاه‌های اعتزالی دیگری مطرح کرد. پیروان مکتب فکری او به معتزلهٔ بغداد معروف شدند که اصول پنجگانه‌ای را که در مکتب بصره تدوین شده بود، قبول داشتند (متز، ۱۲۰/۱؛ ابن‌عبدربه، ۳۵۹/۳). مهم ترین ویژگی و وجه تمایز معتزلهٔ بغداد از معتزلهٔ بصره تمایل آنها به تشیع، خصوصاً تشیع زیدی، بود تا جایی که می‌توان آنها را معتزلهٔ مشیعه نامید (خیاط، ۹۷-۹۹؛ صبحی، ۲٦۱/۱). موضع مکتب بصره محافظه‌کارانه بود و پیروان آن تا قرن سوم با شیعیان دشمنی داشتند، درحالی که بغدادیان در مسئلهٔ امامت، علی علیه‌السلام را از ابوبکر و عمر و عثمان افضل می‌دانستند (ابن‌ابی‌الحدید، ۷/۱). بنا به نوشتهٔ شهرستانی، « این دو مکتب کلامی در اصول کلی و روش فکری توافق دارند، ولی در پاره‌ای از مسائل کلامی دارای آرای مختلف‌اند. کلام معتزلهٔ بغداد در باب نبوت و امامت، با کلام معتزلهٔ بصره مخالف است و آرای معتزلهٔ بغداد به شیعه نزدیک‌تر است، ولی معتزلهٔ بصره تقریباً آرای مرجئه در مورد امامت را پذیرفتند. معتزلهٔ بغداد خلافت ابوبکر را درست شمردند، اما به افضل بودن علی معتقد بودند» (شهرستانی، ۷۸/۱). حسن بصری علاقهٔ وافری به علی علیه‌السلام داشت و این ارادت را قبل و بعد از حکمیت حفظ کرد. وی بر اجرای عدالت بسیار تأکید داشت (ابن‌عبدربه، ۳۳/۱). شاید بتوان گفت که گرایش بعدی برخی از شاخه‌های مکتب اعتزال به محبت خاندان علی و نفرت از امویان متأثر از همین جهت‌گیری حسن بصری، استاد واصل بن عطا (مؤسس مکتب اعتزال) بوده‌است.

در روزگار عباسیان، فلسفهٔ یونان در میان اعراب منتشر شد و مسلمانان به‌گستردگی با غیرمسلمانان ارتباط یافتند و فرقه‌های هر دو دسته، بدون دشواری و مانع، مذهب و

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.28.1.7]

عقیدهٔ خود را بیان مـی‌کردنـد. ازایـن‌رو، الحـاد میـان مسـلمانان انتشـار و مباحثـات و مجادلات میان طوایف مسلمان و غیرایشان رواج یافت. روند ترجمه فزونـی گرفـت و منازعـات کلامـی و نظـری مسـلمانان و غیـر مسـلمانان بیشـتر شـد (غرابـی، ١٣٦). نخستین‌بار، مهدی خلیفه، رسماً به رد اقوال مخالفان اسلام امر و دسـتور داد کـه در رد شبهات ایشان کتاب بنویسند. از جمله ابوالهذیل علاف، معتزلی معاصر وی، ابراهیم بن سیّار نظّام، کتاب‌های خرد و کلانی در علم کلام و رد مخالفان نوشتند و بـا مجـوس و یهـود و نصـارا بـه منـاظره نشسـتند (مشـکور ، ١٢). در زمـان وزارت یحیـی برمکـی، بیت‌الحکمه بنیان گذاشته شد که اصحاب آن از نامی‌ترین متفکران آن دوره، چون علـی بن هیثم، علی بن منصور، سکّاک و هشام بن حکم بودند. هشام از مصاحبان ویژهٔ یحیی بود و مجالس کلامی او را اداره می‌کرد (ابن‌ندیم، ٢٢٣). خود یحیی بن خالد برمکی نیز اهل بحث و نظر بود و انجمنی داشت که اهل کـلام، از مسـلمان و غیرمسـلمان، در آن گرد می‌آمدند (مسعودی، *مروج الذهب*، ٣٧٢/٢).

از مهم‌ترین علل پیشرفت معتزله مقابله با تهدیدات نظری‌ای بود که در جریـان ایـن منازعات کلامی مسلمانان و سایر ادیان رخ می‌نمود (جـارالله، ٤٤). اعتقـاد بـه عقـل و مرجع دانستن آن در رد یا پذیرش اصول و احکـام دینـی، آنـان را وادار بـه اسـتفاده و مطالعهٔ مجموعهٔ آثار علوم عقلی زمان خود می‌ساخت. همـین آمـادگی بـرای مقابلـه و مناظره با سایر مکاتب و فرق و هم باعث شد مأمون و شماری از خلفای دیگر عباسـی از آنان حمایت کنند (همان‌جا). مأمون در مدت خلافت خـود، مجالسـی بـرای منـاظرهٔ پیروان ادیان و مذاهب برگزار می‌کرد. استاد او در ایـن مسـائل، ابوالهـذیل محمـد بـن هذیل علّاف بود (دینوری، ٤٤٣). «ابوالهذیل در جدل همتا نداشت و مأمون، معتصم، و واثق او را در بحث و مناظره پیش می‌انداختند و بزرگ می‌داشتند. هیچ رقیب و مخالفی نمی‌توانست در برابر او پایداری کند» (ملطی، ٤٤). ابوالهذیل با دانشمندان سایر ادیـان مناظره‌هایی داشت و اطلاعات وسیع وی از حکمت عربـی و ادبیـات و کتـب ایرانـی، مانند *جاویدان خرد*، باعث شد مأمون او را نزد خود فراخواند. او، به گفتهٔ خودش، برای تصحیح عقاید مأمون به نزد وی رفته‌اسـت (قاضـی‌عبـدالجبار، ٢٢٧). از معـروف‌تـرین مناظره‌های وی با میلاس زرتشـتی اسـت کـه باعـث ایمـان‌آوری او بـه اسـلام شـد و

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.28.1.7]

ابوالهذیل کتاب *المیلاس* را دربارهٔ آن نوشت (ابن‌ندیم، ۲۰٤). مأمون با مکاتبه با پادشاه روم، از او اجازه خواست که چند نفری را به روم روانه دارد تا از آثار علوم باستانی که در خزائن آنجا بود کتبی را انتخاب کنند و با خود بیاورند و گروهی را، شامل حجاج بن مطرف، ابن‌بطریق، سلما، متصدی بیت‌الحکمه، و چند نفر دیگر روانهٔ آنجا کرد (ابن‌ندیم، ٤٤٣-٤٤٤).

موفقیت‌های معتزله در مواجهه با تشکیکاتی که بر اسلام وارد می‌شد و مناظره‌ها و توفیقات آنان در مقابل دانشمندان سایر ادیان تأثیر بسیاری بر مأمون و اطرافیان وی گذاشت و باعث ترغیب ایشان به حمایت از این نحلهٔ فکری شد. بغدادی در *الفَرق بین الفِرق*، معتقد است ثمامهٔ بن اشرس نمیری، که از پیشروان معتزلی زمان مأمون بود، وی را ترغیب کرده‌است که کلام معتزلی را کلام رسمی خلافت عباسی اعلام کند (بغدادی، ۱۱۹). ثمامهٔ تا زمان واثق زنده بود. به پیشنهاد همو بود که منصب وزارت به احمد بن ابی‌خالد واگذار شد (ابن‌خلکان، ۵۲۲/۲). مأمون بیشتر ایام خود را با ابواسحاق ابراهیم بن سیار نظّام، ابوالهذیل علّاف، ثمامهٔ بن اشرس، ابوعبدالله احمد بن ابی‌دؤاد، از رؤسای بزرگ معتزله می‌گذراند و در نتیجهٔ معاشرت با این دانشمندان به فرقهٔ معتزله تعلق قلبی پیدا کرد و طرفدار عقاید ایشان شد (خطیب بغدادی، ۱۸٦/۳). برههٔ نفوذ احمد بن ابی‌دؤاد را در دستگاه خلافت عباسی باید دوران نفوذ عقل‌گرایی معتزله و واپس‌زدگی اهل حدیث نامید. برنامه های وی باعث شد جریان نوپای معتزله در این زمان به قدرتمندترین جریان حاکم در میان نحله‌های کلامی تبدیل شود و سایر فرق کلامی را از صحنهٔ رقابت به در کند. وی را مبدع جریان «محنهٔ» و تثبیت اصل خلق *قرآن* در زمان سه خلیفهٔ عباسی معاصر خود دانسته اند (ابن‌ندیم، ۲۱۲؛ ابن‌اثیر، ۷۵/۷؛ ابن‌خلکان، ۸٤/۱). مأمون در سال ۲۱۲، تحت نفوذ ابن‌ابی‌دؤاد، وزیر معتزلی، فرمانی مبنی بر اعتقاد اجباری به حادث بودن *قرآن* کریم صادر کرد. این فرمان، برخلاف عقیدهٔ اهل حدیث بود که *قرآن* را ازلی و قدیم می‌دانستند. وی در ۲۱۸، نامه‌ای به اسحاق بن ابراهیم، والی بغداد، نوشت و از او خواست تا اعتقاد قاضیان، محدثان، و فقیهان را دربارهٔ مخلوق بودن *قرآن* آزمایش کند و کسانی که آن را نپذیرند، از کار برکنار و مجازات کند. در این دوره، بر فقهای اهل حدیث آزار و ایذای بسیار رفت. اهل حدیث در زمان مأمون، نقطهٔ

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.28.1.7]

مقابل معتزله بودند و بزرگان آنان، همچون عبدالأعلی بن سحر، ابوعلی بغدادی، حارث بن مسکین، و احمد بن حنبل شکنجه و زندان شدند و بعضاً زیر شکنجه جان باختند (صابری، ۱۳۷). نعیم بن حماد خزاعی و ابویعقوب یوسف بن یحیی البویطی، که مخالف آرای معتزله و از اصحاب حدیث بودند، مورد شکنجه و زندان قرار گرفتند و ابویعقوب یوسف در زندان از دنیا رفت (ابواسحاق شیرازی، ۱۱۱). شاید بتوان گفت که «محنهٔ» در ظاهر، مبارزه با مخالفان خلق کلام‌الله و در باطن، سلاحی علیه مخالفان دستگاه حکومتی بود (Macdonald ،88).

مأمون پس از غلبه بر امین، با جناح قشری پرقدرتی از اعراب مواجه شد که او را نمایندهٔ واقعی اهل سنت نمی‌دانستند و در مواردی چند، مانند قیام ابن‌شکلهٔ ابراهیم بن مهدی، که مدعی تسنن راستین بود، علیه او دست به شورش زدند (مسعودی، *مروج الذهب*، ٥٠٦). وی معتقد بود که برای فرونشاندن چنین قیام‌هایی استقرار مذهب واحدی که از سوی حکومت حمایت شود، ضرورت دارد (مشکور، ۲۷). مأمون کاملاً می‌دانست که در راه رسیدن به قدرت باید به عناصری تکیه کند که تعصب عربی نداشته باشند. بنابراین، به‌دنبال مکتب و مذهبی بود که پشتوانهٔ عقیدتی او گردد و تعصبات نژادی کمتری داشته باشد. معتزله این خصوصیات را دارا بودند (ولوی، ٣٤٠/١). دلیل اصلی روی آوردن مأمون به معتزله را در اختلافات درونی میان عباسیان باید جستجو کرد؛ جناح عرب و قومیت‌گرای عباسی، که توسط امین رهبری می‌شد، با عقاید اهل حدیث هماهنگی بیشتری داشت و منافع خود را در این همسویی می‌دید. مأمون، پس از غلبه بر امین، با این جناح قشری‌گرا روبرو شد و برای رویارویی با آنان، به عقاید معتزلی پناه برد و به سرکوب ایشان و اهل حدیث پرداخت (اوحدی حایری، ۲۰). این تخاصمات تا پایان خلافت مأمون ادامه یافت و در زمان دو خلیفهٔ پس از وی نیز با شدت و حدت بیشتری دنبال شد و برنامه‌ها و تبلیغات وسیعی برای مبارزه با سایر نحله‌های کلامی از سوی این سه خلیفهٔ عباسی و طرفداران معتزلی آنها برای کنار زدن و سرکوب سایر فرق معارض معتزله به عمل در آمد. برای مثال، ابن‌ابی‌لیث، از علمای معتزله، دستور داد بر سردر مساجد نوشته شود «لا اله الا الله، رب القرآن المخلوق» (مشکور، ۱۲).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.28.1.7]

پیش از معتزله، جمود فکری و تنگ‌نظری محدثان و فقیهان چنان غالب بود که عقل عمدتاً از صحنهٔ تفحصات دینی بر کنار مانده بود. در نتیجهٔ غلو فقیهان و محدثان در توقف بر ظواهر نصوص و افراط معتزله در حاکمیت دادن به عقل، اختلافاتی میان آنان پدید آمد که در آنها، خون‌های بسیاری ریخته شد و اعراض و اموال زیادی به تاراج رفت (معروف الحسنی، ۱۳). شدت این تعارضات به‌گونه‌ای بود که هنگامی‌که مأمون حاتم بن هرثمه را به حکومت ارمنستان فرستاد معتزله و مخالفانشان یکدیگر را چنان می‌کشتند که نزدیک بود نابود شوند (یعقوبی، ٤٨٣). ازسوی دیگر، مأمون در دوران خلافت خود، اصرار در انکار عثمان و اثبات موقعیت علی علیه‌السلام، هرچند نه به‌صورت آشکار، داشت. مأمون و دو خلیفهٔ پس از وی، به‌واسطهٔ اثرپذیری از معتزلهٔ بغداد، که متمایل به شیعه بودند و شیعیان نیز در بسیاری از عقاید خود، با ایشان تبادلات فکری داشتند، سعی کردند به شیعیان نزدیک شوند و از خاستگاه و محبوبیت و احترام عمومی به شیعیان در مقابل جریان عربگرای اهل سنت استفاده کنند. در سال ۲۱۱، مأمون فرمان داد منادی ندا کند «هرکه نام معاویه را به نیکی برد یا برای او قائل به فضایل شود، دچار هلاک خواهد شد و خون او به گردن خودش خواهد بود» و بنا به همین سیاست، اخطار شد که کسی حق ندارد معاویه را از هیچ‌یک از اصحاب پیغمبر برتر و بهتر بداند. (ابن‌اثیر، ۳۱). نیز در جلب دوستی علویان، اعلان کرد که علی بن ابی‌طالب از تمام اصحاب پیغمبر، برتر و پس از پیغمبر، افضل از تمام خلق است (یعقوبی، ۳۳/۲).

پس از مأمون و در زمان معتصم و واثق نیز، این سخت‌گیری‌ها ادامه یافت و تنازعات میان اهل حدیث و معتزلیان با شدت بیشتری بروز داشت. در زمان معتصم، احمد بن حنبل بار دیگر، بازجویی شد و تازیانه خورد (مشکور، ۲۷)[1]. واثق بحث و نظر را دوست داشت و اهل نظر را محترم و دوست داشت از علوم و عقاید فیلسوفان متقدم و متأخر، و هم اهل شریعت، مطلع شود (مسعودی، *مروج الذهب*، ٤٨٨-٤٨٩). وی احمد بن سعید بن مسلم بن قتیبه را به مرزبانی و نظارت بر مبادلهٔ اسیران گماشت

۱. سمعانی (۱۲۲/۲) معتقد است که ابن‌زیات معتصم را برانگیخت تا احمد بن حنبل را، به‌علت مخالفت با معتزله در مسئلهٔ خلق *قرآن* ضرب و شتم کند. ذهبی و ابن‌عساکر، احمد بن ابی‌دؤاد را مسئول این برخورد می‌دانند و معتقدند دشمنی او با اهل حدیث منجر به آن شد (نک. ابن‌عساکر، ۲۱۳؛ ذهبی، ۲۵۳).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.28.1.7]

و خاقان خادم را همراه او فرستاد و به هر دو دستور داد که مسلمانان گرفتار را امتحان کنند تا هرکه قائل به آموزهٔ خلق *قرآن* و مشاهدهٔ خداوند در قیامت بود، آزادش کنند و به او یک دینار بدهند و از آزاد کردن هرکه این دو عقیده را نداشت، اجتناب کنند (ابن اثیر، ۱۹۲/۱۷). این سخت‌گیری‌ها و منازعات تا اواخر دوران واثق به قوت خود باقی ماند. در اواخر خلافت واثق، احمد بن ابی‌دؤاد، به‌علت ناکامی در مناظره با یکی از محدثان، از سختگیری در تحمیل عقاید معتزله بر اهل حدیث کاست و اشتیاق خود را برای حمایت بی‌قیدوشرط از معتزلیان از دست داد (ابن‌کثیر، ۲۳۲/۵).

متوکل و منازعات معتزله و اهل حدیث

متوکل رسم استفسار عقیده را برچید و مجادلات پیشین در دین را قدغن کرد (مسعودی، *التنبیه*، ٣٤٦). مقابله با معتزله و شیعیان و اهل ذمه در دورهٔ متوکل، به‌مرور و بابرنامه صورت گرفت. متوکل، از ابتدای خلافتش، از بحث‌ها و مجادلات کلامی بیزار بود و قصد آن داشت در زمان مناسب به آنها پایان دهد. وی، با به قدرت رسیدن، به اهل حدیث گرایش پیدا کرد و در صدد حمایت از آنان بود. متوکل مردم را از عقیده به خلق *قرآن*، که عقیدهٔ رسمی خلفای پیشین بود، بازداشت و به محدثان و فقیهان دستور داد تا بر منابر، احادیثی متضمن رد معتزلیان و مؤید رؤیت خداوند نقل کنند. به‌این‌ترتیب، متوکل به محنت اهل حدیث پایان داد و در روالی مخالف، بر معتزله سخت گرفت (کیانی فرید، ۵۷). وی برای مقابله با معتزله، ابتدا مناظره دربارهٔ کلام خداوند و سایر عقاید دینی را منع کرد. در سال ٢٣٤، فرمانی از دارالخلافه صادر شد که به‌موجب آن، کسانی که در امور دین مناظره می‌کردند، تحت تعقیب قرار می‌گرفتند. استفسار عقیدتی مردم نیز، که از زمان مأمون رایج بود، ملغی شد و کسانی که در گذشته، به‌سبب امتناع از پذیرش عقیدهٔ معتزله زندانی شده بودند، آزاد شدند (یعقوبی، ۵۱۳/۲؛ مسعودی، *مروج الذهب*، ٤٩٦/٢؛همو، *التنبیه*، ٣٤٦). متوکل «کسان را به تسلیم و تقلید واداشت و بزرگان محدثان را گفت تا حدیث گویند و مذهب سنت و جماعت تعلیم کنند» (مسعودی، *مروج الذهب*، ٤٩٦/٢). وی گروهی از فقیهان اهل سنت را به سامرا دعوت کرد و هدایای فراوان بخشید و برایشان مقرری تعیین کرد تا حدیث

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.28.1.7]

صفت‌های باری‌تعالی و رؤیت او بگویند (ابن‌کثیر، ۳٦٥/٥). در این دوره، با جمع احادیث فراوان، مجموعه‌ای از اعتقادات مذهبی مخالف باورهای معتزله گردآوری شد که جهت‌گیری اصلی‌شان تأکید بر مواضع اهل سنت و اهمیت دادن به حدیث بود. ازاین‌رو، طرفداران این جریان به اهل حدیث معروف شدند (اوحدی حایری، ۲۳). متوکل اولین خلیفه‌ای بود که مذهب شافعی را پذیرفت. وی بر مرگ محمد بن ادریس شافعی حسرت می‌خورد و می‌گفت «دوست داشتم در روزگارش بودم و او را مشاهده می‌کردم و از او علم می‌آموختم» (سیوطی، ۲۷۲). این علاقه به مذاهب فقهی اهل سنت در درازمدت تأثیرات بسیاری بر مکاتب کلامی و دستگاه‌های فکری اسلامی داشت.

از اوایل قرن سوم، رهبران مذهبی اهل حدیث بغداد به تدوین و نگارش رساله‌هایی در تعیین حدود و ثغور عقاید خود پرداختند. این نگارش‌ها باعث شد اصحاب حدیث به‌تدریج در شهرهای ایران و عراق فزونی یابند و خود را به‌عنوان نمایندگان رسمی «اهل السنهٔ» مطرح و به شکل‌گیری تسنن رسمی، از اواخر قرن دوم تا میانه‌های قرن سوم، کمک کنند. مهم‌ترین این رهبران احمد بن حنبل (متوفی ٢٤١)، عثمان بن سعید دارمی (متوفی ۲۸۰)، عبدالله بن مبارک (متوفی ۱۸۱)، نعیم بن حماد مروزی (متوفی ۲۲۸)، ابوبکر احمد بن محمد اشرم (متوفی ۲۷۳)، و ابوبکر بن ابی‌شیبهٔ (متوفی ۲۲۵) بودند. تا این زمان، پیشوایان اهل حدیث تمایل چندانی به نقل احادیث پیامبر از خود نشان نمی‌دادند، ولی با به خلافت رسیدن متوکل و قدرت‌یابی اهل حدیث، ذکر احادیث پیامبر فزونی گرفت و به‌یکباره تعداد بی‌شماری حدیث از پیامبر نقل گردید (خطیب بغدادی ، ٤١٦). متوکل از محدثان و پیشوایان اهل حدیث خواست تا حدیث و مذهب اهل سنت را رواج دهند. در نتیجهٔ این اقدامات، جوامع روایی و صحاح اهل سنت، همچون *مصنّف* ابن‌ابی‌شیبهٔ، *صحیح* بخاری، و *صحیح* مسلم، با حمایت و پشتیبانی وی، تدوین گردید (شاکر، ١٦٤/١). در این دوره، اختلافات مکتب کلامی اهل حدیث و معتزلیان شدت بیشتری یافت و به‌واسطهٔ حمایت‌های متوکل از اهل حدیث و تشویق آنان، معتزله در موضع ضعف قرار گرفتند. فقها و اهل حدیث با روش عقلی معتزله به مخالفت پرداختند و به‌کارگیری استدلالات عقلانی را معادل با کاربست فلسفهٔ یونانی فرض گرفتند و این استدلالات را، که «سخن اغیار» دانسته می‌شد، ناروا

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.28.1.7]

انگاشتند (مشکور، ٤). این فقها و محدثان معتزله را بدعتگذارانی می‌دانستند که موجب انحراف در دین می‌شدند. معتزله، با ارجاع و استناد به عقل، همهٔ مسائل و ازجمله نص *قرآن* را به‌گونه‌ای توجیه و تأویل می‌کردند که با عقل سازش داشته باشد و این درست بر خلاف آرا و عقاید اهل حدیث بود که معتقد بر پذیرفتن بی‌قیدوشرط آیات و روایات و سنت بودند و به علم کلام چندان توجهی نداشتند. محمد بن ادریس شافعی ارتکاب هر گناهی جز شرک را بهتر و برتر از پرداختن به علم کلام می‌دانست (ابن جوزی، ٦٨). نیز احمد بن حنبل معتقد بود اهل کلام هیچگاه روی رستگاری را نخواهند دید و همهٔ علمای کلام زندیق‌اند (ولوی، ٣٤٥/١). ابویوسف، شاگرد ابوحنیفه، نیز معتزله را از زندیقان می‌شمرد و مالکی هم به طرد آنها فتوا می‌داد و محمد بن حسن شیبانی به عدم قبول نماز ایشان قائل بود (ابوزهره، ٢٢٧). علت عمدهٔ این بدبینی‌ها آن بود که محدثان قرون اولیهٔ اسلامی به علوم عقلی آشنا نبودند و نمی‌توانستند بین کلام و فلسفه فرقی قائل شوند. این محدثان حتی نقل اقوال مخالفان در تصانیف علمای متکلم برای پاسخگویی را کفر می‌انگاشتند (مشکور، ٤).

افزون‌براین، تأثیرپذیری معتزله از ادیان و مذاهب دیگر بهانه‌ای به مخالفان سنتگرا می‌داد تا آنان را بدعتگذار و منحرف از اسلام معرفی کنند. اعتزالیان، در ابتدای فعالیت خود، به ترجمهٔ کتبی از آیین‌ها و فرهنگ‌های دیگر پرداختند و برخی از ایشان به‌تدریج چنان در این راه افراط کردند که از مبانی احکام اسلامی فاصله گرفتند و جذب تعالیم غیراسلامی شدند. برای نمونه می‌توان از عیسی بن صبیح، احمد بن ایوب مانوس، احمد بن خابط، و فضل بن حدثی نام برد (ولوی، ٣٤٨/١). مخالفان نیز این اعتزالیان را به القابی چون ثنویه و معطّله و وعدیه متصف کردند؛ مخالفانِ اعتقاد به فاعل و مختار بودن انسان چنین برداشت می کردند که به‌گمان معتزله، خیر از جانب خدا و شر از جانب انسان است و ازاین‌رو، آنان را ثنویه می‌خواندند. نیز به‌علت اعتقاد معتزله به عینیت صفات با ذات، گمان کردند معتزله ذات را از توصیف به صفات تعطیل نموده و بنابراین، آنان را معطله می‌نامیدند. وعیدیه هم لقبی بود که به‌سبب اعتقاد به تخلف ناپذیر بودن وعید الهی به آنها داده شد (کیانی فرید، ٥٨).

پارادایم تفسیری عقل‌محور معتزله و کوشش خردورزانهٔ ایشان در الهیات سده‌های

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.28.1.7]

اولیهٔ هجری نقشی اساسی در تکامل فلسفه و کلام اسلامی ایفا کرد. ازسویی، توجه به مبانی و اصول دینی با رویکرد عقلانی محض و حاکمیت مطلقه بخشیدن به عقل خودبنیاد یا راسیونالیسم در فهم مبانی نقش بسیار در پیدایش آنان داشت و ازسوی دیگر، همین تأکید آنان بر عقل در مواجهه با وحی از علل افول سریع و رکود آنها شد (گلپایگانی، ١٤٦). دوری از *قرآن* و حدیث و تقرب به مفاهیم نظری و کاملا ذهنی فلسفهٔ هند و یونان در آثار ایشان مشهود و محسوس بود. آنان با بینشی ذهنگرا از واقعیت‌های جامعه غافل شدند (ولوی، ٤٥٠/١). در جامعهٔ آن زمان، که از لحاظ علوم و دانش در ابتدای شکوفایی بود و عمدهٔ مردم چندان از علوم عقلی بهره‌ای نداشتند و بیشتر با *قرآن* و آموزه‌های آن انس گرفته بودند، اهل حدیث توانسته بودند با ذکر احادیث و اتخاذ شیوه‌های تبلیغی و تعلیمی همسو با گفتمان غالب، قدرت کسب کنند. تعلیمات معتزله بیشتر مورد پذیرش قشری خاص و مرفه از جامعه بود و رویکرد عقلانی ایشان در میان قاطبهٔ طبقات نارضایتی‌های شدیدی برمی‌انگیخت و فقیهان مذاهب علیه همین نارضایتی‌ها قیام کردند (مشکور، ٢٨). برخوردها با معتزله چنان پیش رفت که آنها را به‌کلی «معتزل» از حق و در شمار مذاهب باطله خواندند. پیروان احمد بن حنبل و اهل حدیث آنچنان قدرت یافتند که «به خانه‌های امرا می‌رفتند و خم های شراب و آلات موسیقی را می‌شکستند و مغنیان را می‌زدند و به کنیزکان اهانت می کردند و خلیفه نیز قدرت مقابله نداشت» (مقدسی، ٥٦٠/٢.)

علاوه بر مواردی که ذکر شد، اختلافات میان خود اعتزالیان صاحب منصب و قدرت، همچون ابن‌زیات و احمد بن ابی‌دؤاد، نیز زمینهٔ سقوط این مکتب کلامی را آماده ساخت. احمد بن ابی‌دؤاد در عقاید خود بسیار متعصب بود و با کسانی که با او اختلاف داشتند، دشمنی می‌کرد و برای نمونه، دشمنی‌های او با ابن‌زیات[1] باعث شد خلیفه دستور به قتل وی دهد (سمعانی، ٣٥٧/٦). شاید بتوان گفت با قتل ابن‌زیات، در

١. ابن‌زیات از معدود دولت‌مردانی بود که در روزگار شکوفایی علمی عصر مأمون، دانش و اعتبار سیاسی خود را در راه توسعهٔ معارف و حمایت از دانشمندان به کار گرفت. جاحظ و ابوزید حنین و ابن‌اسحاق، مترجم معروف عصر، از جمله ندیمان و یاران وی بودند. او به ترجمهٔ آثار یونانی علاقهٔ شدیدی داشت و به‌اعتبار نفوذش در دستگاه خلافت، رسایل زیادی به نام او از یونانی به عربی ترجمه شد (نک. گلشنی، ٦٣٧/٣).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.28.1.7]

کنار قدرتگیری اهل حدیث، مقدمات افول مکتب اعتزال آغاز و فراهم شد که در پانزده سال خلافت متوکل، ادامه یافت. با حذف ابن‌زیات از رأس هرم قدرت، معتزله بیش از هر زمانی در موضع ضعف قرار گرفتند. متوکل بر ابوالوزیر و برادر و منشی او هم سخت گرفت و فضل مروان را از دیوان خراج برکنار کرد و مقامش را به یحیی بن خاقان خراسانی واگذاشت (ابن‌اثیر، ۲۰۷/۱۷). ازسوی‌دیگر، در سال ۲۳۹، متوکل ابومحمد یحیی بن اکثم صیفی را به سامرا طلبید و منصب قاضی‌القضاتی داد و نسبت به احمد بن ابی‌دؤاد و پسرش، ابوالولید محمد بن احمد، غضب کرد. از ابوالولید ۱۲۰هزار دینار جواهر گرفت و او را به بغداد فرستاد. احمد بن ابی‌دؤاد هم پس از ٤٧ روز از مرگ ابن‌زیات در سال ٢٤٠ و بعد از وفات پسرش، ابوالولید، درگذشت (مسعودی، *مروج الذهب*، ٥٠٥-٥٠٦). یحیی بن اکثم، پیش‌تر به‌مدت بیست سال منصب قضاوت را در زمان مأمون در اختیار داشت و به قاضی‌القضاتی هم رسیده بود (شیخ مفید، ۲۸۳/۲). محمد بن ابوالعباس طوسی و احمد بن ابی دؤاد، به‌منظور تقرب به مأمون، نزد وی از یحیی بن اکثم بدگویی و سعایت کردند و مأمون هم بر وی خشم گرفت و دستور داد او را از اردویش تبعید کنند و لباس سیاه را از تن او بکَنند و او را به بغداد بفرستند و به وی دستور داد که از خانه بیرون نرود (یعقوبی، ۲۸۹). بازگشت او به قدرت و نزدیکی به متوکل در کنار زدن مخالفان سابق خود طبعاً تأثیر فراوان در سرکوب عقیدهٔ آنان داشت.

افزون‌براینها، غلبهٔ عناصر ترک، که به‌شدت تحت‌تأثیر فقها و محدثان اهل سنت بودند و به مناصب بالا در دربار عباسیان دست یافتند، از دیگر عوامل رکود و واپس‌زدگی معتزله در زمان متوکل بوده‌است (ولوی، ٣٤٢/١). بزرگان ترک‌نژاد، همچون فتح بن خاقان، عبیدالله یحیی بن خاقان، و احمد بن عبیدالله، که با عقاید اهل حدیث خو گرفته بودند، از دشمنان سرسخت شیعه و معتزله به شمار می‌آمدند و در ترغیب متوکل به دوری از این دو دسته پافشاری می‌کردند (اصفهانی، ٣٩٦). حسن بن مخلد، متصدی دیوان املاک، و مونس بن عبدالملک، متصدی دیوان خراج، با عبدالله بن یحیی بن خاقان دوستی خاص داشتند و یحیی بن خاقان، وزیر مقرب متوکل بود (ابن‌اثیر، ۲۵۲/۱۷). فتح بن خاقان ترک نیز بیش از هرکس در متوکل نفوذ و نزد او اعتبار و

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.28.1.7]

تقرب داشت (نـک. یعقـوبی، ٤٩٧). نزدیکـی متوکـل بـه سـران تـرک و علمـای اهـل حدیث باعث شد معتزله با گذشت زمان به انزوا روند و از مناصب دولتی به‌مرور کنـار گذاشته شوند. برای نمونه، قاضی مصر، ابوبکر محمد بن لیث، کـه گروهـی از علمـای شافعی را به‌خاطر عدم پذیرش مخلوقیت *قرآن* و دیگر اعتقادات معتزله گرفتار کـرده و به دربار واثق فرستاده بود، از مناصب دولتی برکنار و اموالش مصادره شد (شهرسـتانی، ٩٧/٢-٩٩).

متوکل با روی آوردن به جریان سلفیهٔ اهل حدیث توانست هم معتزلهٔ عقل‌گرا را، که رابطهٔ نزدیکی با شیعیان داشتند، از مناسبات قدرت خارج کند و هم شـیعیان را، کـه در زمان خلفای پیشین توانسته بودند در لایه‌های مختلف حکومت عباسی رسـوخ کننـد و در زمان وی به قدرتی نسبی دست یافته و هواداران زیادی جذب کرده بودند، سرکوب و از صحنهٔ رقابت با آل عباس خارج کند (ابوالفرج اصـفهانی، ٣٩٦؛ مسـعودی، *مـروج الذهب*، ٨٩). با این سیاست‌ها، متوکل دربار عباسی را از مخالفان همیشـگی خانـدانش، یعنی شیعیان، دور کرد و ازسوی‌دیگر، اعتزالیان را، را از اریکهٔ قدرت سیاسـی و دینـی پایین آورد و مجدداً قدرت را به جریان عربگرای طرفدار خلافت عباسی بازگرداند. این عمل متوکل موجب رضایت بسیاری از طرفداران خاندان عباسی شد و به‌قول مسعودی، که خود از مخالفان معتزله بود، «در روزگار او کار ملک استقرار یافت و امنیت و عدالت نظام گرفت» (مسعودی، *التنبیه*، ٤٩٦). در همین زمان بود کـه ابـوبکر بـن ابـی‌شـیبهٔ، از طرفداران متوکل و از بزرگان اهل حدیث، در جامع رصافهٔ به تعلـیم نشسـت و قریـب سی‌هزار تن در آنجا فراهم آمدند و بر متوکل دعا کردند و او را با این گفتهٔ مبالغه‌آمیـز ستودند که خلفا سه تن بودند: ابوبکر صدیق، که اهل ردّه را کشت؛ عمر بن عبدالعزیز، که مظالم را برداشت؛ و متوکل، که سـنت را زنـده و جهمیـه را هـلاک کـرد (خطیـب بغدادی، ٤٣١).

از وجوه مهم افتراق معتزله با اهل سنت، اعتقاد به غیرقریشی بودن امام و بـه‌عبـارت دقیق‌تر، جواز انتخاب امام از غیرقریشیان بود (اشعری، ١٣٥؛ مسعودی، *مـروج الـذهب*، ٢٢٦/٢). برخلاف بسیاری از فِرق مسلمان، معتزله، نژاد و اصل و نسـب را در موضـوع امامت شرط ندانسته‌اند. بیشـتر آنـان امامـت غیرقریشـی را جـایز و مشـروع دانسـته و

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.28.1.7]

اعتباری برای حدیث منسوب به پیامبر که بنا به آن، امامان از قریش دانسته می‌شدند (الائمهٔ من قریش)، قائل نبودند (ولوی، ۳۸۸/۱). این اندیشه هم باعث می‌شد متوکل و دیگر افراد خاندان عباسی، قدرت خود و خاندانشان را در تهدید ببینند و مانع از قدرتگیری معتزله شوند. در زمان سه خلیفهٔ پیشین، به‌دلیل قدرت و اقتدارشان، این آموزه قوام نیافته بود، اما خطر آن در زمان متوکل وجود داشت و ازاین‌رو، وی با تضعیف معتزله قصد داشت از ترویج چنین اندیشه‌ای پیشگیری، و قدرت را در دست خاندان عباسی تثبیت کند.

ظهور ابوالحسن اشعری، به عنوان چهره‌ای اصلاح‌طلب و حد میان معتزله و اهل حدیث، نیز از مهم‌ترین عوامل سقوط معتزله بود. وی با تلفیق علوم عقلی و نقلی، جریان فکری اشاعره را جایگزین معتزله ساخت. اشاعره تا حدود زیادی منازعات میان دو نحلهٔ اعتزالیان و اهل حدیث را تقلیل بخشیدند و از هر دوی منابع عقل و حدیث در مکتب کلامی خود بهره جستند. با ظهور اشعری، که خود از شاگردان ابوعلی جبّایی (از بزرگ‌ترین معتزلهٔ زمان) بود، قدرت معتزله تا حدود بسیار رو به زوال نهاد و هوادارانشان جذب مکتب جدید شدند. از زمان خلافت متوکل تا آغاز قرن چهارم، هر دو جانب اشاعره و سلفیان در ردّ کتاب‌ها و رساله‌های معتزله کوشیدند. اشاعره نیز معتزله را کافر می‌شمردند و اعلام می‌کردند هرکه به خلق *قرآن* معتقد باشد، کافر است (بغدادی، ۸۰).

درگذشت علما و دانشمندان بزرگ معتزلی هم از دیگر عوامل رکود قدرت این جریان فکری در زمان متوکل بود؛ ازجمله جعفر بن مبشر در سال ۲۳٤، ابوموسی فراء در ۲۳٦، و محمد بن عبدالله بن محمد اسکافی، در ۲٤۱ درگذشتند. مهم‌تر از ایشان، ابوالهذیل علاف بود که در ۲۳۷ درگذشت (مسعودی، *مروج الذهب*، ۵۱۲/۲-۵۱۳). فقدان این بزرگان، که از استادان و رهبران جریان‌ساز فکری معتزله به شمار می‌آمدند، نیز مزید بر علت بود تا نحلهٔ کلامی اعتزال در موضع ضعف و رکود قرار گیرد.

متوکل به مأمون و معتصم و واثق، از آنجا که هر سه نسبت به علی و آل علی تولی می‌نمودند، بغض داشت و در مقابل، ندیمان و یارانش را از ناصبی‌ها برمی‌گزید. از جملهٔ این نزدیکان علی بن جهم، شاعر شامی، عمر بن فرخ رخجی، ابوالسمط، از اولاد

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.28.1.7]

مروان بن ابی‌حفصیهٔ، و عبدالله بن محمد بن داوود هاشمی، معروف به ابن‌اترجهٔ، بودند که نسبت به شیعیان حقد فراوان داشتند (ابـن‌اثیـر، ۲۲۳/۱۷). خلفـای عباسـی پـس از متوکل هم، با گرایش به قشریون مذهبی، امر بـه تعطیـل مباحـث کلامـی و عقلانـی، و متفکـران را عمومـاً تحـت تعقیـب قـرار دادنـد. در اثـر اقـدامات او و جانشـینانش، کتاب‌سوزی‌ها و سختگیری‌هایی باب شد و اگر علاقه‌مندی برخی حکام محلـی ایـران، همچون آل بویه و سامانیان، به نشر و ترویج رویکردهای عقلانی نبـود، خلفـا بـه‌مـدد حکام کوته‌فکری چون محمود غزنوی موفق می‌شـدند بسـاط خـردگرایـی را در عـالم اسلام برچینند (ولوی، ٤٥٠/١).

مکتب اعتزال تا سال ۳۳۱ به فعالیت و انتشار اصول خـود ادامـه داد. در ایـن سـال، ابوعلی جبّایی، که آخرین پیشوای بزرگ این مکتب بود، از دنیا رفت. با مرگ جبایی و ظهور اشعری، مکتب اعتزال نیز از فروغ و رواج پیشین افتاد و ضعف و سستی در آنها راه یافت. به‌ویژه اینکه اشعری، که زمانی طولانی ملازم معتزلیان و بیشتر معلومـاتش را از آنها فرا گرفته بود، از سوی حکمرانان وقت تشجیع و تشویق شـد و فرصـت یافـت اعتراض به اصول معتزله را دستگاهمند کند (معروف الحسنی، ١٦٠). اختلاف معتزلـه و اشاعره تا اوایل سدهٔ پنجم و دوران خلافت قادر عباسی، باقی بود. وی رسماً برای پایان دادن به این کشمکش‌ها مداخله کرد و با حمایت قاطع از اهل حدیث و اشاعره به ایـن منازعات خاتمه داد. در زمان قادر، کتابی به نام *الاعتقادات*، تألیف و توسط فقها توشـیح شد مشتمل بر مسائلی از اصول دین چون توحید، صفات باری‌تعالی، و خلق *قرآن*، کـه میان معتزله و اشاعره مورد اختلاف بود. او همگان را به رعایت و اعتقاد به آنچه در این کتاب تجویز شده بود، ملزم ساخت (معروف الحسنی، ۱۸۳). نیز فرمان داد از تدریس و تعلیم اعتزال و عقاید خلاف اسلام خودداری شود و متخلفان تعقیب و مجـازات قـرار گیرند و آنان را در منشوری که اعلام کرده بود، فاسق و کافر شمرده بود (متز، ٢٣٦/١). بااین‌همه و به‌رغم پشتیبانی حکومتی از اهل حدیث و جریان‌های فکری مخالف معتزله، تأثیر این مکتب باقی ماند و اصول و روش‌هایی که بزرگان آن به کار گرفتند، گهگاه در مباحثات تاریخ الهیات و کلام اسلامی رخ می‌نمود.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.28.1.7]

نتیجه

موفقیت‌های معتزله در مواجهه با تشکیکاتی که بر اسلام وارد می‌شد و مناظره‌ها و توفیقات آنان در مقابل دانشمندان سایر ادیان، تأثیر بسیاری بر مأمون و اطرافیان وی گذاشت و باعث ترغیب وی به حمایت از این نحلهٔ فکری شد. مأمون، پس از غلبه بر امین، با اعرابی مواجه بود که او را نمایندهٔ اهل سنت نمی‌دانستند. وی معتقد بود برای فرونشاندن مخالفت‌ها، استقرار مذهبی واحد ضرورت داشت و ازاین‌رو، به‌دنبال مکتب و مذهبی با تعصبات نژادی کمتر بود که پشتوانهٔ عقیدتی سیاست‌های او را فراهم کند. معتزله این خصوصیات را دارا بودند. از آن سو، جناح عرب و قومیتگرای عباسی، که امین حمایتشان می‌کرد، با عقاید اهل حدیث هماهنگی بیشتری داشتند و منافع خود را در این همسویی می‌دیدند. مأمون برای رویارویی با آنان، به عقاید معتزلی پناه برد و به سرکوب مخالفان ایشان پرداخت.

با به قدرت رسیدن متوکل و نزدیکی او به جریان کلامی اهل حدیث و نیز با تشدید اختلافات داخلی معتزله و ازجمله کشمکش‌های ابن‌زیات و احمد بن ابی‌دؤاد، زمینه های سقوط این مکتب فراهم شد. افزون براین، غلبهٔ عناصر ترک، که به‌شدت تحت‌تأثیر فقها و محدثان اهل سنت بودند و تا مناصب بالای سیاسی در دربار عباسیان نفوذ کرده بودند، از دیگر عوامل افول مکتب اعتزال بود. این عناصر، که با عقاید اهل حدیث خو گرفته بودند، از دشمنان سرسخت شیعه و معتزله به شمار می‌رفتند و در تهییج متوکل علیه ایشان پافشاری می‌کردند. برخی باورهای معتزله، همچون عقیده به غیرقریشی بودن امام هم باعث می‌شد که متوکل و دیگر افراد خاندان عباسی مانع از قدرتگیری معتزله شوند. متوکل، با روی آوردن به جریان سلفیهٔ اهل حدیث، اعتزالیان عقلگرا را، که رابطهٔ نزدیکی با شیعیان داشتند، از صحنهٔ قدرت، خارج و شیعیان را نیز، که در زمان خلفای پیشین توانسته بودند در لایه‌های مختلف حکومت عباسی رسوخ کنند و به قدرتی نسبی دست یابند، سرکوب کرد.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.28.1.7]

منابع

ـ ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبةالله، *شرح نهج‌البلاغه*، چاپ محمد ابوالفضل ابـراهیم، بیروت، دار احیا التراث العربی، ۱۳۸۰ش.

ـ ابن‌اثیر، علی بن محمد، *الکامل فـی التـاریخ*، ترجمـهٔ محمـدابراهیم باسـتانی پـاریزی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳٦۵ش.

ـ ابن‌جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن، *تلبیس ابلیس*، ترجمـهٔ علـی‌رضـا ذکـاوتی قراگزلـو، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳٦۸ش.

ـ ابن‌خلکان، احمد بن محمد، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، ترجمهٔ فاطمه مدرسـی، تهران، دانشگاه ارومیه، ۱۳۸۱ش.

ـ ابن‌عبدربه، احمد بن محمد، *العقد الفرید*، چاپ دکتر عبدالمجید الرحینی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱٤۰٤.

ـ ابن‌عساکر، علی بن حسن دمشقی، تاریخ مدینهٔ دمشق، چـاپ علـی شـیری، بیـروت، دارالفکر، ۱٤۱۵.

ـ ابن‌کثیر، ابوالفداء، *البدایة و النهایة*، بیروت، مکتبهٔ المعارف، ۱٤۱۱.

ـ ابن‌ندیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، ترجمهٔ رضا تجدد، تهران، اساطیر، ۱۳۸۱ش.

ـ ابوزهره، محمد بن احمد، *تاریخ مذاهب الاسلامیة فی السیاسة و العقائد و تاریخ مذاهب الفقهیة*، قاهره، دار الفکر العربی، ۱۳۹٤.

ـ ابواسحاق شیرازی، ابراهیم، *طبقات الفقهاء*، بغداد، المکتبهٔ العربیهٔ، ۱۳۵٦.

ـ اشعری، علی بن اسماعیل ابوالحسن، *مقالات الاسلامین و اختـلاف المصـلین*، تهـران، امیرکبیر، ۱۳٦۲ش.

ـ اصفهانی، ابوالفرج، *مقاتل الطالبیین*، ترجمهٔ هاشم رسولی محلاتی، تهـران، دفتـر نشـر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷ش.

ـ اوحدی حایری، پروین‌دخت، «اوضاع شیعیان در دوران متوکـل عباسـی»، فصـل‌نامـهٔ *شیعه‌شناسی*، شمارهٔ ۱۳، ۱۳۸۵ش.

ـ بغدادی، ابومنصور، *الفَرق بـین الفِـرَق*، ترجمـهٔ محمدجواد مشـکور، تهـران، اشـراقی،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.28.1.7]

۱۳۸۵ش.
ـ جارالله، زهدی حسن، *المعتزلة*، قاهره، مطبعهٔ مصر، شرکهٔ مساهمهٔ مصریهٔ، ۱۹٤۷م.
ـ خطیب بغدادی، احمد بن علی، *تاریخ بغداد*، بیروت، دار الکتاب العربی، بی‌تا.
ـ خیاط، ابوالحسن، *الانتصار*، مصر، الدار العربیهٔ للکتاب، ۱۹۲۵م.
ـ دینوری، احمد بن داود، *اخبار الطوال*، ترجمهٔ محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، ۱۳٦٤ش.
ـ ذهبی، ابوعبدالله شمس‌الدین محمد، *میزان الاعتدال فی نقد الرجال*، چاپ علی محمد البجاوی، قاهره، ۱۳۸۲.
ـ گلپایگانی، علی، *فرق و مذاهب کلامی*، قم، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۷۷ش.
ـ سمعانی، عبدالکریم بن محمد، *الانساب*، بیروت، دار الجنان، ۱٤۰۸.
ـ سیوطی، عبدالرحمن بن ابوبکر، *تاریخ الخلفاء*، ترجمهٔ محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قم، شریف‌رضی، ۱۳۷۰ش.
ـ شاکر، مصطفی، *دولة بنی‌العباس*، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.
ـ شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم، *الملل و النحل*، ترجمهٔ مصطفی خالق هاشمی، تهران، شرکت سهامی افست، ۱۳۵۸ش.
ـ شیخ‌الاسلامی، اسعد، *تحقیق در مسائل کلامی از نظر متکلمان اشعری و معتزلی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳٦۳ش.
ـ شیخ‌مفید، محمد بن نعمان، *اوائل المقالات*، قم، مکتبهٔ الداوری، بی‌تا.
ـ صابری، حسین، *تاریخ فرق اسلامی*، تهران، سمت، ۱۳۸۳ش.
ـ غرابی، علی مصطفی، *تاریخ الفرق الاسلامیة و نشأة علم الکلام عند المسلمین*، مصر، مکتبهٔ الحسینیهٔ، ۱۹٤۸.
ـ قاضی‌عبدالجبار، *شرح الاصول الخمسة*، چاپ عبدالرحمن عثمان، قاهره، ۱۳۸٤.
ـ کربن، هانری، *تاریخ فلسفه در اسلام*، ترجمهٔ جواد طباطبایی، تهران، کویر، ۱۳۸٦ش.
ـ کیانی‌فرید، مریم، *کلام شیعه،کلام معتزله*، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۳ش.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.28.1.7]

ـ گارده، لویی، *اسلام، دین و امت*، ترجمهٔ رضا مشایخی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۲ش.
ـ گلشنی، عبدالکریم، «ابن‌زیات»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۹ش.
ـ متز، آدام، *تمدن اسلامی در قرن چهارم*، ترجمهٔ علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۸ش.
ـ مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰ش.
ـ همو، *التنبیه و الاشراف*، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ش.
ـ مشکور، محمدجواد، *سیر کلام در فرق اسلام*، تهران، انتشارات شرق، ۱۳۶۸ش.
ـ معروف الحسنی، هاشم، *شیعه در برابر معتزله و اشاعره*، ترجمهٔ سیدمحمدصادق عارف، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶ش.
ـ مقدسی، محمد بن احمد، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمهٔ علی‌نقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان، ۱۳۶۲ش.
ـ ملطی، محمد بن احمد، *التنبیه و الرد علی اهل الاهواء و البدع*، قاهره، الثقافة الاسلامیة، ۱۳۶۸.
ـ نجفیان رضوی، لیلا، «واکاوی دلایل حمایت، همراهی و همگرایی فکری اصحاب مذاهب اسلامی با نخستین قیام‌های سادات حسنی تا سال ۱۴۵ق»، *پژوهش‌نامهٔ انجمن ایرانی تاریخ*، شمارهٔ ۱۱، ۱۳۹۱ش.
ـ ولوی، علی‌محمد، *تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی*، تهران، بعثت، ۱۳۶۷ش.
ـ یعقوبی، احمد بن اسحاق، *تاریخ یعقوبی*، ترجمهٔ محمدابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ش.
ـ Macdonald, Duncan, The development of Muslim theology jurisprudence and constitutional theory, London, Darf Publishers, 1985.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.28.1.7]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.28.1.7]
[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-03]